

بہترین

وارکسٹریو

۱

ہارپر

ہوپا  
Hoopa

# چتر لاله



نویسنده: کری بورنل  
تصویرگر: لارا آلن اندرسون  
مترجم: بیثا ابراهیمی



### تقدیم به

خانواده‌ام که کودکی زیبایی بر ایام ساختند  
و به امیلی دوست‌داشتنی که جادو را برایم به واقعیت تبدیل کرد  
و با تشکر از السدیر مالوی  
و ارکستر سلطنتی لیورپول.

کری بورنل

به ماری زیبا، نوازنده‌ی سحرآمیز و خواهری بی‌نظیر  
لارا آلن اندرسون





روزی روزگاری دختری بود به نام هارپر که استعداد بی نظیری در موسیقی داشت. او از لابه لای صدای باد، ترنم باران و بال زدن های پروانه ها نوای موسیقی می شنید. هارپر می توانست هر سازی را بنوازد، آن هم بی اینکه حتی یک بار آموزش دیده باشد. گاهی اوقات شب که می شد هارپر کنار گربه اش، نصفه شب، نوایی می شنید که قلبش را به تپش می انداخت. نوایی که گویا از ستارگان می آمد...





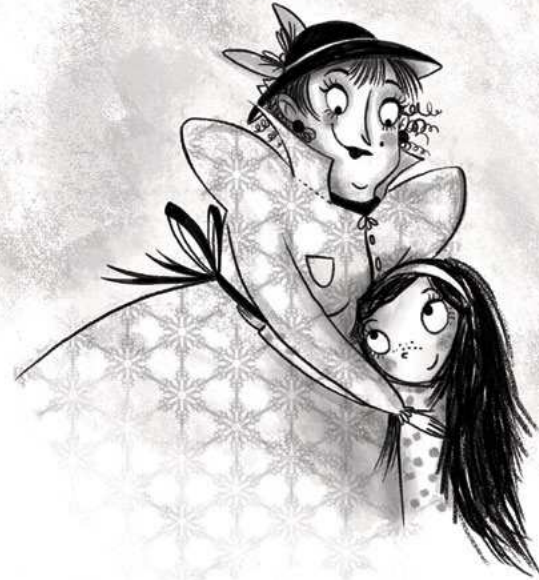
## فصل یک پتر شکسته

هارپر با لذت، از طبقه‌ی چهاردهم «ساختمان بلند»، به «شهر ابرها» نگاه می‌کرد. تراموا زیر باران شدید می‌غرید و چترهایی به رنگ‌های روشن مثل قایق‌های کوچک تک‌تک باز می‌شدند. خاله‌ساسی با مهربانی گفت: «عزیزم، من باید تا ده دقیقه‌ی دیگه برم سالن اُپرای هلند.» و یک کت صورتی تنگ روی پیراهن چین‌دار زیبایش پوشید. «با هلیکوپتر می‌آن دنبالم.»



هارپر لبخندی زد و دستانش را دور کمر خاله‌ساسی حلقه کرد. بوی عطر یاس توی دماغش پیچید.

هر چهار هفته یک بار، وقتی ماه گرد و کامل می‌شد، خاله‌ساسی به هلند می‌رفت تا سری به همه‌ی پیراهن‌های خوشگلی بزند که برای هنرمندان اُپرا می‌دوخت. هارپر یک جورهایی از نبودن خاله‌ساسی خوش‌حال می‌شد، چون در مدت نبودن خاله، باید با ساکتان ساختمان بلند زندگی می‌کرد. آن شب در آپارتمان السی کراهام پیر و عجیب‌وغریب می‌ماند که در بالاترین خانه‌ی ساختمان



زندگی می‌کرد. فردا را با مادام‌فلورا در کلاس نمایش می‌گذرانند که در طبقه‌ی سوم زندگی می‌کرد.

صدای هلیکوپتر در آپارتمان کوچک پیچید. خاله‌ساسی با خوش‌حالی گفت: «وسیله‌ی سفرم رسید!» و چمدانش را برداشت و به سمت در راه افتاد.

هارپر دوید که به او برسد و در راه چتر زردش را هم برداشت. وقتی به پشت‌بام رسیدند، صدای باران «تپش‌قلب» که از آسمان پایین می‌ریخت، به گوش می‌رسید. هارپر توجهی به این صدا نکرد، در شهر ابرها هر روز باران می‌بارید، باران‌های مختلف، آب پاکی که از آسمان می‌رسید و قابل‌آشامیدن بود. این شهر باران‌های جورواجوری داشت:

ترنم تابستانی: نم‌نم بارانی که حتی آدم را خیس نمی‌کرد.

مه‌دریا: بارانی ملایم که مثل مه در هوا موج می‌زد.

باران تپش‌قلب: بارانی یک‌دست که با نوای ضربان قلب پایین می‌ریخت.

انفجار ابرها: بارانی شدید که تا مغز استخوان آدم را خیس می‌کرد.

آبشاریخ: باران تندی که مثل تگرگ می‌بارید.

اما حرف‌های خاله‌ساسی میان باد گم شد. هارپر تنها ماند، یک دختر کوچک روی پشت‌بام، بدون چتر.



باران رعدوبرقی: وقتی که توفان آسمان را می‌لرزاند. خاله‌ساسی با لبخندی گفت: «آخر هفته‌ای به خوبی خودت داشته باشی.» و پیشانی هارپر را بوسید و به سمت هلیکوپتر رفت.

هارپر خندید و گفت: «حتماً.» و به خوشی‌هایی که در انتظارش بودند، فکر کرد.

اما همین که هلیکوپتر به سمت ابرها رفت، باد پره‌های هلیکوپتر، چتر هارپر را بلند کرد و به هوا برد. هارپر با دیدن چترش که پاره و شکسته افتاد توی چاله‌ی آب جلوی پایش، بیخ کوتاهی کشید.

خاله‌ساسی از آسمان او را نگاه کرد و نزدیک بود فنجان چایش از دستش بیفتد.

نالید: «حالا باید چی کار کنیم؟ همه توی شهر ابرها چتر خودشون رو دارن و حالا چتر هارپر شکسته.»

خم شد و از لای ابرهایی که در هم می‌لولیدند، پایین را نگاه کرد و نفس عمیقی کشید و بعد، با اینکه می‌دانست زندگی هارپر برای همیشه عوض خواهد شد، داد کشید: «عزیزم، باید اون چرخ سرخ رو برداری. کسی که اون رو برای تو گذاشته...»



هارپر و دوستانش با چتر سرخ بر فراز شهر ابرها پرواز می‌کردند که ناگهان چشمشان به دختر بندبازی افتاد. دخترک آن‌ها را به سیرک رؤیاها هدایت کرد؛ جایی که پر بود از آدم‌های عجیب و غریب و چیزهای جورواجور! مثل خانم آوازه‌خوان دریا، آقای شیرینی‌پز، یک طالع‌بین مرموز و کتابخانه‌ی زنجیلی و موش‌هایی از خامه‌ی سفید! جایی که راز گذشته‌ی هارپر در دل آن مخفی شده بود.

## هارپر و سیرک رؤیاها

را از دست ندهید تا به بزرگترین  
راز زندگی هارپر پی ببرید.



# عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتابهای خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:  
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛  
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛  
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....